

نظام سرمایه‌داری از دیدگاه کارل مارکس و ماکس وبر

فریدون تفضلی*

کنترل «عقلانیت هدفمند» قرار دارد. از این‌رو، وبر پیش‌بینی می‌کند که نظام سرمایه‌داری صنعتی در غرب پایدار و پابرجا باقی خواهد ماند.

هدف این مقاله بررسی و ارزیابی تحلیلی پیش‌بینیهای متضاد این دو اندیشمند بزرگ است که سالهاست نظر اقتصاددانان و جامعه‌شناسان را به خود جلب کرده و هنوز هم مورد بحث محافل اقتصادی و اجتماعی جهان است.

کلیدواژه: ماتریالیسم دیالکتیک، بورژوازی (سرمایه‌داران)، پرولتاریا (کارگران صنعتی)، نیروهای تولید، روابط اقتصادی یا تولیدی، روابط اجتماعی، شیوه تولید، وسایل تولید، روبنا، زیربنا، تز، آنتی‌تز، سنتز، سرمایه متغیر، سرمایه ثابت، کار اجتماعاً ضروری، سوسیالیسم تخیلی، سوسیالیسم علمی، انقلاب کیتزی، ارزش اضافی، کار متبلور، توسعه ماشینیسیم و بیکاری فناوری، از خودبیگانگی، تضادهای عینی، تضادهای ذهنی، پروتستانیسم، اخلاق پروتستانی، رفورماسیون، رسالت کاری، عقلانیت هدفمند، پیوریتانیسم (پاکدینی)، شیتوتیسم، اخلاق ترقی روزافزون، سرمایه‌داری آزاد، سرمایه‌داری مختلط.

چیکده: کارل مارکس و ماکس وبر دو متفکر بزرگ آلمانی هستند که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم با یک فاصله زمانی حدود نیم قرن، نظریات اقتصادی و اجتماعی خود را در مورد عملکرد و سرنوشت نظام سرمایه‌داری ارائه کرده‌اند. مارکس با دیدگاه «ماتریالیسم دیالکتیک» به نظام سرمایه‌داری نگاه می‌کند و اعلام می‌دارد که در این سیستم اقتصادی تغییر در روابط اجتماعی تابعی از تغییر در روابط اقتصادی و ماهیت مالکیت ابزار تولید است که پیوسته در حالت تکامل است. در فرآیند «ماتریالیسم دیالکتیک» نظام سرمایه‌داری مرحله‌ای گذرا همانند سایر نظامهای اقتصادی قبلی است که بعد از صنعتی شدن جامعه، سرانجام با رشد تضادهای درونی‌اش و با شیوه‌ای انقلابی جای خود را به نظام سوسیالیستی می‌دهد.

از سوی دیگر، ماکس وبر در مطالعه تاریخی ماندگار خود که در مورد پیوند پروتستانیسم-شاخه‌ای از مسیحیت اصلاح شده و توسعه و تکامل نظام سرمایه‌داری انجام داده است، ضمن تأکید بر تأثیرات «رفورماسیون پروتستانی» که از سال ۱۵۱۷ تا سال ۱۵۶۵ میلادی به طول انجامید، و همچنین تأثیر «اخلاق پروتستانی» بر فرایند صنعتی شدن در کشورهای سرمایه‌داری که متکی بر اصول فکری مسیحیت پروتستانی بوده‌اند، معتقد است که در جامعه نوین غربی رفتار افراد تحت

* استاد دانشکده علوم اقتصادی دانشگاه شهید بهشتی.

مقدمه

نظام سرمایه‌داری صنعتی در تاریخ پرفراز و نشیب خود در جهان غرب هر زمان که با بحران اقتصادی و بیکاری روبه‌رو شده، اقتصاددانان و جامعه‌شناسان را تشویق کرده است تا در مورد آینده جامعه سرمایه‌داری بیشتر تفکر و تحقیق کنند. به عنوان مثال، زمانی که کارل مارکس کشورهای سرمایه‌داری را در اروپا مطالعه می‌کرد، اواسط دهه ۱۸۰۰ میلادی بود که در این دوران این کشورها از یک بحران اقتصادی مزمن، فقر و محرومیت، گرسنگی و بیکاری رنج می‌بردند و شرایط اقتصادی و اجتماعی آنها مطلوب نبود. در حالی که مارکس در این دوران در تبعید و در انگلستان به سر می‌برد، در کتابخانه‌های موزه‌های سلطنتی انگلیس مشغول مطالعه و نوشتن کتاب سرمایه بود. در این کتاب، وی با الهام از (۱) فلسفه دیالکتیکی هگل، (۲) اهداف سوسیالیستهای فرانسوی در قرن نوزدهم، و (۳) نظریه ارزش مبادله ریکاردو، و همچنین بر طبق اصول ماتریالیسم دیالکتیک که خود تدوین کرده بود پیش‌بینی کرد که نظام سرمایه‌داری، بعد از صنعتی شدن کامل جامعه، محکوم به شکست است و به دلیل تضادها و مشکلات درونی‌اش از طریق انقلاب سوسیالیستی که توسط کارگران صنعتی (پرولتاریا) با موفقیت انجام خواهد شد جای خود را به نظام سوسیالیستی خواهد داد.

اما این انقلاب در عمل اتفاق نیفتاد تا اینکه در سالهای بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ میلادی در غرب، جان مینارد کینز، اقتصاددان مشهور انگلیسی، با ارائه نظریه‌های جدید خود پیش‌بینی مارکس را به چالش کشید. به عبارت دیگر، نظریات مارکس با نتایج «انقلابی» که برای سرمایه‌داری غرب داشت عملاً با ظهور «انقلاب کینزی» و پیشنهادات کینز برای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی در سرمایه‌داری با شکست روبه‌رو شد. از سوی دیگر، در سال ۱۹۳۰

میلادی در آمریکا یک جامعه‌شناس مشهور آمریکایی به نام تالکوت پارسنز (۱۹۷۹-۱۹۰۲) با ترجمه اثر مهم ماکس وبر تحت عنوان «خلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» که در سال ۱۹۰۴ میلادی منتشر شد و در توجیه نظریات وبر، نظریات مارکس را مجدداً به چالش کشید (ماکس وبر، ۱۹۶۷).

مارکس «زیربنای» جامعه را که نشانگر شرایط اقتصادی خاص جامعه است، متغیری مستقل و «روبنای» آن یعنی ایدئولوژی را متغیری وابسته می‌داند. در این مورد، وی معتقد است که اصول و عقاید مذهبی صرفاً ماهیت ایدئولوژیکی دارند و از شرایط اقتصادی خاص جامعه ناشی می‌شوند. بنابراین، در تفسیر ماتریالیستی تاریخ «بنیان اقتصادی جامعه و تغییرات ناشی از آن، متغیرهای مستقلی هستند که موجب تمامی تغییرات اجتماعی و فرهنگی جامعه می‌شوند» (Sidney Hook, 1955:19). ماکس وبر این فرضیه را رد می‌کند و معتقد است عقاید مذهبی دارای ماهیت مستقلی هستند و می‌توانند بر تحولات اجتماعی تأثیر بگذارند. وبر سرمایه‌داری را معلول اصلاحات مذهبی یا پروتستانیسم می‌داند و نه علت آن. وی در کتاب خود تصریح می‌کند که مذهب بیشترین تأثیر را در ایجاد «روح سرمایه‌داری» داشته است. بعد از وبر، ریچارد اچ. تونی متفکر انگلیسی، و دیگران نظریه وبر را به چالش کشیده‌اند. تونی در بحث خود بر این نکته تأکید می‌کند که با وجود آنکه مذهب بر تحولات اقتصادی و اجتماعی تأثیر می‌گذارد، اما تحولات اقتصادی و اجتماعی نیز روی مذهب مؤثر هستند.

هدف این مقاله بررسی و ارزیابی تحلیلی پیش‌بینی‌های متضاد مارکس و وبر است که برای سالها نظر اقتصاددانان و جامعه‌شناسان را به خود جلب کرده و هنوز مورد بحث محافل اقتصادی و اجتماعی جهان است.

کارل مارکس

کارل مارکس اقتصاددان، جامعه‌شناس، مورخ و فیلسوف

سرمایه‌داری نیز با وجود ویژگی‌هایی که در جوامع قبلی دیده نمی‌شود، از این قاعده مستثنی نخواهد بود (شارل ژید و شارل ریست، ۱۳۷۰: ۱۴۹).

به نظر مارکس، تکامل اندیشه‌ها، نهادها و سازمانها منوط به تکامل ابزار تولید و مبادله است. مارکس می‌گوید: «بورژوازی بدون ایجاد انقلاب دائمی در ابزارهای تولید و به دنبال آن روابط تولیدی نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد» (لئوپانچ و کالین‌لین، ۱۳۷۹: ۲۷۰). در جامعه سرمایه‌داری با رشد نیروهای تولید (سرمایه و کار)، به تدریج شرایط لازم برای ظهور و رشد نظام سوسیالیستی به وجود خواهد آمد، زیرا در این جامعه، با تکامل ابزار تولید، نیروی انسانی لازم برای تولید دچار تحول نمی‌شود و فقر به طور گسترده بخش عظیمی از جامعه را دربرمی‌گیرد. این تضاد که بزرگتر و شدیدتر از تضادهای جوامع قبلی است منجر به انقلابی می‌شود که نظام سرمایه‌داری و طبقاتی را با هم از بین خواهد برد و در نتیجه به جامعه طبقاتی پایان خواهد داد (ریچارد تی. کیل، ۱۹۷۴: ۵۷-۶۰).

به نظر برخی دانشمندان علوم اجتماعی از جمله لنین^۲، مارکس برای تحلیل پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی خود از سه منبع فکری زیر الهام گرفته است: (فریدون تفضلی، ۱۳۸۳: ۱۵۷-۱۶۴).

فلسفه دیالکتیکی هگل

مارکس، هنگامی که در دانشگاه برلین دانشجوی هگل بود، از نظر فلسفی تحت تأثیر هگل قرار گرفت. هگل در قالب فلسفه دیالکتیک معتقد است که تحولات درونی

معروف آلمانی که اندیشه‌های انقلابی داشت در نیمه دوم قرن نوزدهم و در کتاب سرمایه در قالب «نظریه تحول سرمایه‌داری و تبدیل آن به سوسیالیسم» انتقادات و پیش‌بینیهای خود را در مورد نظام سرمایه‌داری ارائه می‌کند. ناگفته نماند که مارکس به جز کتاب سرمایه که در چهار جلد منتشر شد، آثار زیاد دیگری هم دارد، ولی نظریات مارکس را بیش از همه آثارش، می‌توان در کتاب سرمایه او مشاهده کرد. در جلد اول کتاب سرمایه که در سال ۱۸۶۷ میلادی زمانی که مارکس در قید حیات بود انتشار یافت، بیشتر نظریات خرد اقتصادی او شامل نظریه ارزش مبادله و چگونگی پیدایش ارزش اقتصادی و ارزش اضافی بررسی و تحلیل شده است. در جلد دوم که در سال ۱۸۸۵ میلادی، پس از مرگ مارکس، توسط فریدریش انگلس، دوست صمیمی و همکار دائمی او در طول عمر، به چاپ رسید نظریات کلان اقتصادی او شامل خصلت رقابت هرج و مرج طلبانه سرمایه‌داری و ضرورت گسترش و گردش سرمایه که در اقتصاد شکافی دائمی بین تولید و توزیع ایجاد می‌کند و بحرانهای اقتصادی در جامعه سرمایه‌داری به وجود می‌آورد، بررسی شده است. در جلد سوم که در سال ۱۸۹۴ میلادی باز هم توسط انگلس منتشر شد نظریه تحول نظام سرمایه‌داری بر اساس عملکرد آن مورد بحث قرار گرفته است. جلد چهارم کتاب سرمایه پس از مرگ انگلس، توسط کارل کائوتسکی^۱ انتشار یافت.

جهان‌بینی مارکس و فلسفه مارکسیسم

مارکس در کتاب مانیفست یا بیانیه «کمونیست» که با همکاری انگلس در سال ۱۸۴۸ میلادی منتشر کرد، اظهار می‌دارد که «تاریخ تمام جوامع موجود، تاریخ مبارزات طبقاتی بوده است» (لئوپانچ و کالین‌لین، ۱۳۷۹: ۲۷۳) که در هر مرحله با واژگونی انقلابی نظام اجتماعی پایان پذیرفته است. بنابراین، مبارزات طبقات امر تازه‌ای نیست و جامعه

۱. کارل کائوتسکی (Karl Kautsky, 1854-1938) اهل پراگ، تحصیل کرده در رشته حقوق در وین و نظریه‌پرداز برجسته حزب سوسیال دموکرات آلمان است که در سال ۱۸۸۱ میلادی شخصاً با مارکس و انگلس در لندن دیدار و از نظریه‌های آنها حمایت کرد.

۲. ولادیمیر ایلیچ اولیانوف (Validimir Illych Ulyanov) ملقب به لنین (Lenin, ۱۸۷۰-۱۹۲۴) رهبر انقلاب سوسیالیستی اکتبر سال ۱۹۱۷ میلادی در روسیه و اولین زمامدار شوروی سابق بعد از انقلاب است.

مالکیت ابزار تولید، شیوه تولید و وضعیت نیروهای تولید (کار و سرمایه) را مشخص می‌کند. روبنای جامعه شامل سیستم‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و غیره است. «روبنای» جامعه تابع «زیربنای» آن است و بنابراین، «زیربنا» متغیری مستقل و «روبنا» که نوع «ایدئولوژی» جامعه را نشان می‌دهد متغیری وابسته است. بدین ترتیب، تغییرات «روبنا» ناشی از تغییرات «زیربنا» است و تغییرات اقتصادی که در «زیربنای» جامعه شکل می‌گیرد، علاوه بر ایجاد تحولات اجتماعی، بر عقاید و ارزشهای مذهبی نیز که در «روبنای» جامعه جنبه ایدئولوژیکی دارند تأثیر می‌گذارد. در این فرایند، مفهوم «ماتریالیسم دیالکتیک» شامل حرکت و تکامل نیروهای تولید و روابط تولیدی و تضاد بین آنهاست که سرانجام مانع توسعه نیروهای تولید می‌شود و منجر به انقلاب به صورت یک جبر تاریخی می‌گردد» (رابرت فریدمن، ۱۹۶۱: ۶-۷).

جنبش سوسیالیسم فرانسوی

این جنبش در قرن نوزدهم در فرانسه به وجود آمد و سوسیالیستهای فرانسوی مانند پی‌یر جوزف پرودون، فرانسوا ام. چارلز فوریه، و کلود هنری سن سیمون که از این جنبش طرفداری می‌کردند، توسط مارکس «سوسیالیستهای تخیلی» نامیده شدند. مارکس در تحلیل نظریه خود از واقعیتهای تاریخی آگاهی داشت و بر تأثیر عوامل اقتصادی بر فعالیتهای اجتماعی و سیاسی تأکید می‌کرد. هر چند وی با اهداف سوسیالیستهای فرانسوی مبنی بر از بین بردن شکاف طبقاتی و جلوگیری از تمرکز ثروت موافق بود، لیکن اعتقاد داشت که روش آنها برای رسیدن به سوسیالیسم یک روش «تخیلی» و در نتیجه فاقد پایه علمی است، زیرا مارکس فرایند ظهور سوسیالیسم را نتیجه یک سلسله تحولات اجتماعی می‌دانست و مارکسیسم و جنبش حاصل از آن، آنطور که مارکس تفسیر می‌کرد، حاکی از «سوسیالیسم علمی» بود.

هر جامعه از برخورد اندیشه‌های متضاد ناشی می‌شود. به عبارت دیگر، «در فلسفه تاریخ یک حرکت عظیم دیالکتیکی بر تاریخ جهان از دنیای یونانیان تاکنون چیره بوده است» (پیتر سینگر، هگل، ۱۳۷۹: ۱۴۵). بنابراین، هر اندیشه و هر نیرویی (تز) در درون خود اندیشه یا نیروی متضاد خود (آنتی‌تز) را به وجود می‌آورد و برخورد متعارض این دو اندیشه در نهایت موجب یک تلفیق یا راه‌حل برای تضاد میان تز و آنتی‌تز (ستتر) می‌شود.

هگل این شیوه استدلال فلسفی را به تاریخ کشورها تعمیم می‌دهد و در این راستا معتقد است که تحولات تاریخی هر کشور از برخورد اندیشه‌های فکری متضاد ناشی می‌شود. بنابراین، فرایند تاریخ جهان در قالب همین تضادها به پیش می‌رود و دیالکتیک همان قوای متضادی است که تاریخ را تشکیل می‌دهد. «اگر بتوان این مسیر حرکت تاریخ را کشف کرد، هم می‌توان روند آینده را پیش‌بینی کرد و هم می‌توان آینده را در مسیری مطلوب جهت داد و هدایت کرد» (یدالله دادگر، ۱۳۸۳: ۳۳۲-۳۳۳).

مارکس از منطق فلسفه هگل الهام می‌گیرد ولی با جنبه‌های «تخیلی» آن مخالف است. بدین جهت، فلسفه دیالکتیکی مارکس بر محور «ماتریالیسم» استوار است و در قالب فلسفه مادی‌گرایانه تاریخ شکل می‌گیرد. مارکس برای تحلیل پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی از فلسفه «ماتریالیسم دیالکتیک» استفاده می‌کند. بر اساس این فلسفه، با تکامل ابزار تولید، طبقات اجتماعی شکل می‌گیرند و با ظهور و رشد تضادهای طبقاتی، ساختارهای کهنه منسوخ می‌شوند و به گونه‌ای انقلابی جای خود را به ساختارهای جدید می‌دهند.

در فلسفه دیالکتیکی مارکس، هر جامعه از یک «زیربنا» و یک «روبنا» تشکیل می‌شود. اقتصاد در «زیربنای» جامعه قرار دارد و در این قالب، ماهیت

نظر مارکس ارزش دستمزد پرداخت‌شده به کارگران است و معادل ارزش «زمان کار اجتماعاً ضروری» برای تولید کالا است. باقیمانده ارزش محصولات - پس از کسر هزینه‌های دستمزد معیشتی و استهلاک - «ارزش اضافی» خوانده می‌شود.

به فرض آنکه هزینه استهلاک ثابت باشد، ارزش اضافی مابه‌التفاوت ارزش محصول روزانه هر کارگر و دستمزد روزانه اوست. اگر کارگر روزانه ۱۴ ساعت کار کند (که در اواسط دهه ۱۸۰۰ میلادی در انگلستان غیرمعمول نبود) محصول کل روزانه او به اندازه ۱۴ ساعت کار است، ولی او فقط به اندازه ۶ ساعت کار دستمزد دریافت می‌کند. در اینجا تفاوت بین محصول کار روزانه کارگر (۱۴ ساعت کار) و دستمزد معیشتی پرداختی به او (۶ ساعت کار) «ارزش اضافی» را تشکیل می‌دهد که به قول مارکس «سودی است که توسط سرمایه‌دار از جیب کارگر ربوده شده است» (Robert Freedman, 1961: 87). و از آنجا که نیروی کار منبع اصلی ارزش اقتصادی محسوب می‌شود، هنگامی که کارگران در وصول ارزش تمامی محصول کار خود توفیق نیابند استثمار وجود دارد.

نظریه استثمار کارگران و کاهش سود

در کتاب سرمایه، مارکس به تفصیل بحث می‌کند که چگونه نظام سرمایه‌داری خود به خود شرایط سقوط خود را فراهم می‌آورد. درک جوهر این بحث چندان مشکل نیست. سرمایه‌دار با برداشت «ارزش اضافی» به نفع خود کارگر را استثمار می‌کند، در حالی که این «ارزش اضافی» حاصل دسترنج کارگر است و در حقیقت به او تعلق دارد. بنابراین، مارکس معتقد است

نظریه ارزش مبادله ریکاردو

مارکس در کتاب سرمایه از نظریه ارزش مبادله ریکاردو^۳ الهام گرفت ولی از آن فراتر رفت تا مبانی نظریه ارزش اضافی یا نظریه استثمار کارگران را تدوین کند. نظریه ارزش اضافی در تحلیل مارکس کلید اصلی درک فرایند توزیع در جامعه سرمایه‌داری است و تضاد طبقاتی درون آن را شکل می‌دهد. در نظریه ارزش مارکس مانند تحلیل ریکاردو، ارزش هر کالا به وسیله مقدار کار صرف‌شده برای تولید آن تعیین می‌شود و در نتیجه ارزش مبادله ناشی از کار است، چه مستقیم که به طور عادی ملاحظه می‌شود و چه غیرمستقیم که به قول مارکس به صورت «کار متبلور» و یا به قول ریکاردو به صورت «کار گذشته» قبلی در ماشین‌آلات ساخته‌شده متراکم است که به نقش سرمایه و مواد خام مصرفی به ترتیب در نظریه ارزش ریکاردو و مارکس مربوط می‌شود. بر اساس این نظریه، قیمت عرضه نیروی کار توسط مقدار نیروی کاری که در تولید کالاها و خدمات استفاده می‌شود (و برای تعیین حداقل سطح معیشت کارگران لازم است) تعیین می‌شود. به طور دقیق، مارکس در مورد نیروی کار و نقشی که در تعیین ارزش کالا به عهده دارد به زمان توجه می‌کند: «ارزش کالا به وسیله زمان کار اجتماعاً ضروری تعیین می‌شود. زمان کار اجتماعاً ضروری، زمانی است که برای تولید یک قلم کالا، تحت شرایط متعارف تولید، و با درجه میانگین مهارت و شدت رایج در آن زمان مورد نیاز است» (کارل مارکس، ۱۹۰۶-۱۹۰۹: ۳۹).

مارکس ارزش کالاها را به سه قسمت سرمایه ثابت، سرمایه متغیر و ارزش اضافی تقسیم می‌کند. سرمایه ثابت کالاهای سرمایه‌ای و ماشین‌آلات هستند که در فرایند تولید مستهلاک می‌شوند و هزینه استهلاک در واقع مربوط به آنهاست. سرمایه متغیر از

۳. دیوید ریکاردو (David Ricardo) (۱۷۷۲-۱۸۲۳) عضو برجسته مکتب کلاسیک در تاریخ عقاید اقتصادی و مشهورترین نظریه‌پرداز اقتصادی قرن نوزدهم میلادی است.

تمایل نزولی به سود نتیجه تولید بیش از حد در نظام سرمایه‌داری است که در بلندمدت به دلیل تراکم تکنیکهای سرمایه‌بر و کاراندوز عمل می‌کند و منجر به بحرانهای اقتصادی و در نهایت از هم‌پاشیدگی سرمایه‌داری می‌شود. به عبارت دیگر، با کاهش سود و ایجاد بحران اقتصادی، همان‌گونه که ماشین‌آلات جدید نصب می‌شوند، تعداد زیادی از کارگران بیکار می‌شوند، ابتدا میزان تولید افزایش می‌یابد، ولی به علت بیکار شدن کارگران، افراد کمتری قدرت خرید کالاها را دارند و این امر موجب کاهش قیمت کالاها و سود سرمایه‌داران می‌شود. سرانجام با ایجاد بحران، بعضی شرکت‌های تولیدی ورشکست می‌شوند و سرمایه‌داران و شرکت‌های تولیدی بزرگتر سرمایه آنها را به مبلغ ناچیزی می‌خرند. آنان برای بالا بردن سود خود دستمزدها را کاهش می‌دهند و دوره رونق مجدداً شروع و چرخه قبلی دوباره تکرار می‌شود.

بر طبق تحلیل مارکس، بحرانها آن قدر تکرار می‌شوند تا اینکه فقط تعداد کمی از سرمایه‌داران خیلی بزرگ و قدرتمند مالکیت و کنترل انحصاری تمامی سرمایه و ابزار تولید را به دست بگیرند. این گروه به تدریج یک قدرت انحصاری در تولید نسبت به تمامی تولیدکنندگان دیگر در اقتصاد پیدا می‌کنند و ضمناً کنترل دولت را نیز به دست می‌گیرند و بنابراین می‌توانند دولت را وادار کنند تا از حقوق مالکیت خصوصی و انحصاری آنها حمایت کند. بدین ترتیب، نظام سرمایه‌داری به طور منظم دچار رونق و بحران می‌شود و در هر بحران تعداد سرمایه‌داران کمتر و کمتر می‌شود و بنابراین هر کدام سهم بزرگتر و باز هم بزرگتری از بازار را به دست می‌آورند. این وضعیت تضادهای درون جامعه سرمایه‌داری را تشدید خواهد کرد و منجر به فروپاشی نظام سرمایه‌داری خواهد شد (همان: ۲۴۰).

مارکس دیالکتیک فروپاشی خود به خود نظام سرمایه‌داری را به دو صورت بیان کرد: (۱) تضادهای

که سرمایه‌دار سود خود را از طریق استثمار کارگر- با مجبور کردن او به کار روزانه برای ساعاتی طولانی‌تر از آنچه او به صورت دستمزد معیشتی دریافت می‌کند - به دست می‌آورد. سرمایه‌گذار با سرمایه‌گذاری مجدد سود خود در ماشین‌آلات، کارخانه و تجهیزات سرمایه‌ای کسب و کار خود را بیشتر توسعه می‌دهد که مستلزم نیروی انسانی بیشتر است. در نتیجه تقاضا برای استخدام نیروی انسانی افزایش می‌یابد و نرخ دستمزد بالا می‌رود.

حال سرمایه‌دار چه کار می‌کند؟ با این فرض که در مدل مارکس سرمایه می‌تواند جایگزین نیروی انسانی بشود و از طرف دیگر انگیزه سرمایه‌گذار سود است، او ماشین‌آلات بیشتری می‌خرد و جایگزین آن دسته از کارگران خود می‌کند که دستمزد آنها بالا رفته است. بنابراین، با سرمایه کاراندوز بیشتری که خریداری می‌کند، سرمایه‌گذار به نیروی کار کمتری نیاز دارد و از این رو نیروی کار از خط تولید اخراج می‌شود و «بیکاری فناوری» به وجود می‌آید.

نکته‌ای که در اینجا مارکس مطرح می‌کند این است که «ارزش اضافی» تنها از نیروی کار به وجود می‌آید و تنها منبع سود برای سرمایه‌دار است. بنابراین، در مدل سرمایه‌داری مارکس، همان‌گونه که تعداد کارگران، به دلیل تراکم سرمایه سرمایه‌بر و کاراندوز، کاهش می‌یابد، هم «ارزش اضافی» و هم سود کاهش پیدا می‌کند. با کاهش سود، سرمایه‌داران سعی خواهند کرد تا هزینه‌ها را از طریق خریداری تجهیزات سرمایه‌ای بیشتر سرمایه‌بر و کاراندوز کاهش دهند، اما این اقدام وضعیت را بدتر می‌کند و سود بیشتر کاهش می‌یابد.

نظریه بحران و فروپاشی سرمایه‌داری مارکس مارکس معتقد است که سود در بلند مدت به علت استفاده از ماشین‌آلات سرمایه‌بر و کاراندوز کاهش می‌یابد (کارل مارکس، ۱۹۰۶-۱۹۰۹: ۲۴۷-۲۶۰). قانون

است: اول مطالعه جدی در حیطة دین و دوم مخالفت با نظریه‌های تک - علتی تاریخ از جمله نقش عوامل مادی در مسائل معنوی.

وبر در مطالعات گسترده خود سعی کرده است «ماتریالیسم تاریخی» را رد و به جای آن نقش دین را در تحولات تاریخی مطرح کند. او در واقع کوشش کرده است تا ثابت کند که رفتار انسانها را در جامعه می‌توان با توجه به تلقی آنان از این جهان هستی درک کرد. برای درک رفتار اقتصادی افراد باید تلقیهای دینی آنها را بررسی کرد و نقش تعیین‌کننده دین را در تحولات اقتصادی جامعه به حساب آورد. وبر روش جامعه‌شناختی خود را که متکی بر ارزشهای پروتستانیسم است برای تحلیل «روح سرمایه‌داری» به کار می‌برد و با مطالعه تأثیر ارزشهای مذهبی بر رفتار اقتصادی انسان به نقش دین در روینای جامعه به عنوان یک عامل مستقل نگاه می‌کند و زیربنای اقتصادی را عاملی وابسته می‌داند. وبر با نظریه‌های تک - علتی مارکس و پیروان او که درباره زندگی اجتماعی جامعه ارائه می‌کردند مخالفت کرده و به جای تأکید بر عوامل اقتصادی در «زیربنا» و تأثیر آن بر ایدئولوژی در «روینا»، بیشتر علاقه و توجهش را به تأثیر افکار مذهبی در «روینا» بر اقتصاد در «زیربنا» اختصاص داده است.

روش وبر الگوسازی متکی بر پایه «نوع آرمانی» آن است. وبر با مطالعه وضعیتهای خاص تاریخی، ویژگیهای فرعی آن را حذف و با توجه به اعمال و رفتار پروتستانیسم سعی کرده است تا شرایط تحقق توسعه اقتصادی و صنعتی نظام سرمایه‌داری را بررسی کند (تفضلی، ۱۳۸۳: ۲۱۲). به عقیده وبر، «هر سیستم مذهبی سیستم اقتصادی خاص خود را ایجاد می‌کند و تنها آیین پروتستانی قادر است شرایط اقتصادی و اجتماعی لازم را برای ایجاد یک اقتصاد صنعتی‌شده پیشرفته مهیا سازد» (همان: ۴۶). این نظریه در تاریخ عقاید اقتصادی و همچنین در مباحث تاریخی اقتصاد توسعه «تز وبر» خوانده می‌شود. از زمانی که این «تز» توسط وبر در کتاب اخلاق

عینی یا دیالکتیک اقتصادی حاصل از تضاد فزاینده بین نیروهای تولید به سرعت در حال رشد و روابط تولیدی که از رشد آن عقب می‌ماند و ۲) تضادهای ذهنی یا مسائل «از خودبیگانگی» کارگران نسبت به کار، محیط نهادی و فرهنگی و همچنین هموعان خود که منجر به عدم رضایت روزافزون آنان و در نتیجه انقلاب می‌شود. ناگفته نماند که به اعتقاد مارکس، به همراه توسعه صنعتی نظام سرمایه‌داری، طبقه متوسط در این نظام تحلیل می‌رود و جذب طبقه کارگر می‌شود و در نتیجه تضاد بین کارگران و سرمایه‌داران شدت می‌گیرد. سازوکار فروپاشی نظام سرمایه‌داری خود به خود عمل می‌کند به این معنی که طبقه پرولتاریا یا کارگران صنعتی با توجه به اینکه تضادهای عینی و ذهنی آنها را احاطه می‌کند، خود به خود آگاهیهای کارگری یا سوسیالیستی لازم را برای انقلاب به دست می‌آورند و بنابراین انقلاب می‌کنند. در نتیجه، با انقلاب سوسیالیستی که بر اثر رویایی طبقات سرمایه‌دار و کارگر در کشورهای پیشرفته صنعتی غرب پدید می‌آید، مالکیت خصوصی ملغی و مالکیت اشتراکی جایگزین آن می‌شود و در این شرایط تولید حالت اجتماعی و عمومی پیدا می‌کند و قدرت سیاسی که مظهر طبقاتی بودن جامعه است نیز از میان می‌رود.

ماکس وبر

ماکس وبر جامعه‌شناس، اقتصاددان و مورخ برجسته آلمانی، حدود نیم قرن بعد از مارکس زندگی می‌کرده و مانند مارکس پرورش یافته سنت فلسفی آلمان بوده است. همانند مارکس تنوع مطالعاتی داشته و همچنین به سنت تاریخ‌نگاری اندیشه اجتماعی آلمان تعلق خاطر نشان داده است. برحسب نگرش وبر که شبیه فلسفه هگل است، امور اجتماعی باید به صورت کنشها و واکنشهای جمعی افراد به صورتی عینی و باروشهای علمی تحلیل شوند. اما آنچه مسیر فکری وبر را از تحلیل مارکس جدا می‌کند، به غیر از موضع محافظه‌کارانه او در عرصه سیاست، دو چیز

پروتستانی و روح سرمایه‌داری در سال ۱۹۰۴ میلادی بیان شد، موجی از دیدگاه‌های موافق و مخالف را در میان اقتصاددانان و جامعه‌شناسان برانگیخت، که پس از صد سال همچنان ادامه دارد و همین نکته نشان‌دهنده اصالت و عمق کار ویر است که در واقع اهمیت و تأثیرات نهضت اصلاح دینی یا «رفورماسیون پروتستانی» را در فرایند توسعه اقتصادی و صنعتی غرب نشان می‌دهد. اهم این نظرات به اضافه جزئیات مباحثی که ویر در ارتباط با عقیده خود در این کتاب بیان می‌کند در قسمت باقیمانده این مقاله ارائه خواهد شد.

اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری

در کتاب اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری که به گفته آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس معاصر انگلیسی، در مقدمه چاپ انگلیسی این کتاب «بدون شک یکی از مشهورترین و جدال‌برانگیزترین آثار علوم اجتماعی است» (ماکس ویر، ۱۹۷۶: ۱)، ویر ضمن رد نگرش ماتریالیستی مارکس در مورد رشد سرمایه‌داری که به نظر او بسیار ساده‌لوحانه است، می‌کوشد تا الگویی عقلایی و هدفمند را ارائه کند و در آن نشان دهد که یک عامل مهم و مؤثر معنوی در رشد سرمایه‌داری جدید، نگرش اخلاق آیین پروتستان، به ویژه شاخه کالوینیستی آن به «نیروی کار» است.

در سال ۱۵۱۷ میلادی جنبش اصلاح دینی به رهبری مارتین لوتر آلمانی و با انتقاد از عقاید مسیحیت کاتولیک شروع شد و تا سال ۱۵۶۵ میلادی با تلاش‌های جان کالوین فرانسوی ادامه یافت که نتیجه آن آیین پروتستان بود. این آیین برخلاف آیین کاتولیک که زهد و تقوی را در رهبانیت و ترک دنیا می‌دانست، زهد و تقوی را در حمایت و حراست از خود انسان و نفس انسانی می‌دید و به همین علت با به رسمیت شناختن منافع حاصل از تجارت، فعالیت‌های تولیدی و دریافت اجاره و بهره موجب ظهور صاحبان سرمایه و رقابت فردی در فعالیت‌های اقتصادی در نظام سرمایه‌داری گردید (تفضلی، ۱۳۸۳: ۴۵).

جنبش پروتستانسزم که بعضی اوقات به آن «رفورماسیون» نیز می‌گویند، تحول بزرگ اجتماعی نهضت رنسانس بود، نهضتی که از سال ۱۴۵۳ میلادی شروع شد و تا آخر قرن هفدهم ادامه یافت. به عقیده ویر، این جنبش محیط اجتماعی اروپا را برای پرورش نظام سرمایه‌داری آماده کرد. وی با تحقیقات خود در مورد رابطه بین توسعه اقتصادی نظام سرمایه‌داری و مذهب پروتستان به این نتیجه می‌رسد که سه بدعت عمده در اصول فکری مسیحیان پروتستان که عبارت‌اند از: ۱) منع هرگونه واسطه بین خالق و مخلوق، ۲) دخالت عقل در ایمان و ۳) کوشش برای بهبود معاش یا رسالت کار، آنان را به پیشگامان نظام سرمایه‌داری تبدیل کرده و در این میان بدعت سوم نقش عمده و اساسی را در توسعه اقتصادی و صنعتی نظام سرمایه‌داری بازی کرده است (همان).

دکترین آموزه «رسالت کار»^۴ انگیزه‌ای است که پروردگار در هر فرد پروتستان برای پرداختن به کار آفریده است. این مفهوم تنها گویای فعالیت مادی یا کار نیست، بلکه فراتر از آن، مفهومی دینی و اخلاقی به خود می‌گیرد و برحسب «رسالت لوتر» یک نوع عبادت مذهبی است. «در این دنیا فرد در هر کار یا حرفه‌ای که باشد برای رسیدن به یک زندگی معنوی باید با پذیرش مسئولیتهایی که به وی واگذار می‌شود، در کار خود کوشا باشد و آن را به بهترین وجه انجام دهد» (همان: ۲۱۰). اما لوتر هرچه بیشتر در امور دنیوی درگیر می‌شد، برای شغل اهمیت بیشتری قائل می‌شد. همین امر باعث شد که شغل مشخص فرد را از پیش همچون فرمان خاص خداوند برای انجام تکالیف ویژه‌ای که اراده الهی بر دوش وی قرار داده است تلقی کند (ماکس ویر، ۱۳۸۲: ۸۴). «بدین ترتیب، اندیشه رهبانیت به تدریج جای خود را به زندگی

۴. مفهوم «رسالت‌کار» در زبان انگلیسی لغت calling و در زبان آلمانی لغت beruf است.

است. بدین ترتیب، پیوند معنوی بین پروتستان‌یسم و سرمایه‌داری آشکار می‌شود. به عقیده وبر، آیین «پاکدینی» بعداً به جزء ذاتی تمدن مدرن تبدیل شد. همان‌گونه که وبر می‌گوید:

«فرد پاکدین (پیوریتان) به میل خود می‌خواست به تکلیف شغلی خود عمل کند در حالی که ما مجبوریم کار کنیم، زیرا وقتی ریاضت‌کشی از حجره‌های صومعه‌ها به حیات شغلی انتقال یافت و تسلط خود را بر اخلاق دنیوی آغاز کرد سهم خود را در بنای جهان عظیم نظم نوین اقتصادی ایفا کرد... از هنگامی که ریاضت‌کشی کوشید تا جهان را دگرگون و همهٔ نفوذ خود را در آن اعمال کند، نعمات مادی چنان سلطهٔ فزاینده و سرانجام گریزناپذیری بر انسانها کسب کردند که در تاریخ بی‌سابقه بوده است... مفهوم انجام شغل به مثابه تکلیف مثل شیخ یک اعتقاد مردهٔ مذهبی در زندگی ما در هر سو در گردش است. هرگاه انجام شغل به مثابه تکلیف مستقیماً نتواند به عالیترین ارزشهای معنوی و فرهنگی منتسب شود، یا از سوی دیگر نتواند همچون یک اجبار اقتصادی صرف احساس شود، آدمی کلاً از توجیه آن دست می‌کشد. جستجوی ثروت در عرصه‌ای که به بیشترین میزان توسعه یافته است، یعنی در ایالات متحده عاری از معنای مذهبی و اخلاقی‌اش، به پیوند یافتن با امیال صرفاً دنیوی گرایش پیدا می‌کند...» (ماکس وبر، ۱۳۸۲: ۱۹۰-۱۹۱).

چرا سرمایه‌داری در غرب ظهور کرد و نه در هیچ جای دیگر؟ برای حدود پانزده قرن پس از سقوط امپراطوری روم غربی، تمدنهای دیگر بسیار با اهمیت‌تر از تمدن غرب وجود داشته‌اند. اروپا در واقع یک منطقهٔ بی‌اهمیت جهان بود، در حالی که چین، هند و امپراطوری عثمانی در خاور نزدیک همگی قدرتهای بزرگی به شمار می‌رفتند. به ویژه چینی‌ها از نظر سطح توسعهٔ فناوری و اقتصادی به مراتب پیشرفته‌تر از غرب بودند. پس چه شد که

مادی و لذت از زندگی دنیوی داد ولی از آنجا که لوتر مخالف رباخواری بود نمی‌توان وی را پیشوای سرمایه‌داری دانست» (تفضلی، ۱۳۸۳: ۲۱۰).

کالوین گرچه در مورد اندیشهٔ کار از لوتر الهام می‌گیرد ولی مفهوم «رسالت کار» در عقاید کالوین با عقیدهٔ لوتر متفاوت است. «به نظر کالوین، بشر ذاتاً خوب است چون توسط خداوند آفریده شده و در نتیجه جزئی از خداست. بنابراین، اگر بشر هر کاری را که در آیین پروتستانی پسندیده است انجام دهد، شایسته است. اگر بشر نفع‌طلب است، این خواست خداست و چون خداوند عقل را به بشر داده است که هر کاری که انجام می‌دهد از عقل خود پیروی کند، در نتیجه سودجویی عیب نیست و بهره‌گر به زور از فقرا گرفته نشود با رعایت اعتدال جایز است» (همان).

وبر معتقد است که اخلاق پروتستانی یا رسالت کاری که در هر فرد پروتستان وجود دارد محرک پیشرفت نظام سرمایه‌داری بوده است. «... اخلاق پروتستانی از مردم دعوت می‌کند که از تنبلی و سستی در کار اجتناب و با کوشش در راه گردآوری مال و ثروت جوامع خود را صنعتی کنند» (همان: ۴۶). این مفهوم اخلاق کاری، فرد را ترغیب می‌کند تا ریاضت پیشه کند و از خوشیهای دنیوی برحذر باشد. این دستورات مبنایی است برای کسب سود و امساک در مصرف و بنابراین ایجاد پس‌انداز برای سرمایه‌گذاری که برای توسعهٔ صنعتی سرمایه‌داری امری ضروری است.

بنابراین، کارفرمایان اولیه که اکثراً از پیروان کالوین بودند از اینکه به ایجاد دگرگونیهای مهمی در جامعه کمک می‌کردند آگاهی نداشتند. محرک آنها بیش از هر چیز دیگری انگیزه‌های مذهبی بود. سبک زندگی آنها مبتنی بر ریاضت - یعنی کف نفس - و از نظر وبر آیین پروتستان - به ویژه گونه‌ای از آیین پروتستان یعنی پیوریتانیسم یا «پاکدینی» - منبع شیوهٔ نگرش سرمایه‌داران موجود در غرب امروزی بوده

صاحبان صنایع در نظام سرمایه‌داری است که آنها انگیزه سودجویی را در آن نه به خاطر بهره‌مندی از لذات دنیوی در این جهان، بلکه برای سرمایه‌گذاری و تولید بیشتر دنبال می‌کنند. «زیرا برخلاف ثروتمندان در اعصار گذشته، و در فرهنگهای دیگر، این گروهها ثروت خود را بیهوده صرف نکرده و اسراف نمی‌کردند. در عوض، آن را برای کمک به توسعه بیشتر مؤسسات اقتصادی خود دوباره سرمایه‌گذاری می‌کردند... پیروان آیین «پاکدینی» اعتقاد داشتند که تجمل گناه است، بنابراین تمایل به انباشت ثروت با یک سبک زندگی سخت‌گیرانه و ساده همراه شد» (همان: ۷۶۶-۷۶۷)، و از سوی دیگر، بیکاری گمراهی است زیرا افراد با فعالیت کاری خود به خداوند نزدیک و رستگار می‌شوند. برخلاف اصول مذهبی کاتولیک، در کالونینسم هیچ کس به عنوان ایجاد اعتدال و مصالحه بین خدا و انسان عمل نمی‌کند، هیچ تقدسی انسان را از گناه باز نمی‌دارد و لذا تنها کار می‌تواند انسان را از انحراف نجات دهد و لذا موجبات رضایت خداوند را فراهم آورد. بنابراین، تنبلی و تن‌پروری و بیکاری ناشی از آن، گناه بزرگی محسوب می‌شود. کسب مال و ثروت از طریق سرمایه‌گذاری عیب نیست و از این جهت هیچ اشکالی ندارد که سرمایه‌دار بخشی از سود خود را به کسی بدهد که از او وام گرفته است. در نتیجه، بهره‌دادن منافاتی با اصول ارزشی سرمایه‌داری ندارد. همین نظریه تقدس زندگی است که وبر آن را با «روح سرمایه‌داری» مرتبط می‌سازد.

به نظر وبر از آنجا که «عقلانیت» در سرمایه‌داری جایگاه خاصی دارد و این نظام مبتنی بر اصول و سازمان عقلایی کار است، بنابراین سرمایه‌داری در اشکال مختلف به جهت دادن اقتصاد جهانی ادامه خواهد داد و هیچگاه به وسیله انقلاب از هم نمی‌پاشد. عقلانیت از نظر وبر فرایندی است که دنیوی شدن همه ارزشها را به دنبال دارد. «با وجود

از قرن هفدهم به بعد توسعه اقتصادی در اروپا به طور گسترده و عظیم پدید آمد و ادامه یافت؟ در پاسخ به این سؤال وبر می‌گوید اگر ما به توسعه اقتصادی غرب نگاه کنیم، چیزی کاملاً متفاوت را مشاهده خواهیم کرد. او معتقد است که در غرب نگرشی نسبت به انباشت ثروت وجود داشت که در هیچ جای دیگر در تاریخ یافت نمی‌شود. این نگرش همان چیزی است که وبر آن را «روح سرمایه‌داری» می‌نامد:

«مجموعه‌ای از اعتقادات و ارزشها که نخستین تجار و صنعت‌داران سرمایه‌دار به آنها باور داشتند. این افراد انگیزه‌ای قوی برای انباشت ثروت شخصی داشتند. با وجود این، کاملاً برخلاف ثروتمندان در جاهای دیگر، درصدد استفاده از ثروت‌های انباشته‌شان برای دنبال کردن راه و رسم زندگی تجملی نبودند. در واقع سبک زندگی آنها مبتنی بر صرفه‌جویی و کف‌نفس بود. آنها زندگی معقول و آرامی داشتند و از تجلیات معمولی ثروت و رفاه احتراز می‌کردند» (آنتونی گیدنز، ۱۳۷۴: ۷۶۶).

بنابراین، روح سرمایه‌داری وبر نوعی رفتار اقتصادی خاص است که با کوشش زیاد برای کسب منافع هر چه بیشتر، مشخص می‌شود که استفاده عقلایی و حساب‌شده از وسایل تولید (منابع، سرمایه و تکنیک تولیدی) مربوط به سازمان کار و شرایط بازار یا مبادله را نشان می‌دهد. هر چند این روحیه در ادوار تاریخی مختلف در چین، مصر و یونان نیز وجود داشت ولی تنها در دنیای جدید غرب است که به شکل بسیار پیشرفته ظاهر شده است. وبر دنبال درک چگونگی پیدایش این نوع سرمایه‌داری و همچنین ریشه‌یابی این تفکر عقلایی بود که هر دو را در پروتستانیسیم یافت.

در حقیقت وبر می‌کوشد تا نشان دهد که «اخلاق پروتستانی» توجیهی برای رفتار کارآفرینان، تجار و

داده و هرگونه تحول تاریخی را ناشی از تغییر در وسایل و ابزار تولید می‌داند. به نظر مارکس، چون بشر با وسایل تولید سرو کار دارد، لذا افکاری که از این ارتباط حاصل می‌شود، منجر به تکامل وسایل مزبور می‌شود و روابط دیالکتیکی به صورت تز، آنتی‌تز و سنتز را میان آنها ایجاد می‌کند. در جهان‌بینی مارکس، تحولات اجتماعی و مذهبی که در «روبنای» جامعه شکل می‌گیرد، تابع تغییرات اقتصادی در «زیربنای» جامعه است. به نظر مارکس، تکامل اندیشه‌ها و سازمانها را باید در تکامل ابزار تولید و مبادله جستجو کرد. نتایج این تکامل گاه آرام و پنهان و گاه مشهود و انقلابی است.

مارکس معتقد است که سرمایه‌داری از طریق پیکار طبقاتی در درون فئودالیسم و در نتیجه زوال این سیستم به وجود می‌آید. سرمایه‌داری با توجه به تعریف مارکس، نظامی است که در آن دو طبقه اجتماعی وجود دارد: ۱) طبقه «بورژوا» یا سرمایه‌دار که مالک زمین و ابزار تولید است و از این بابت بسا دریافت اجاره زمین و سود ناشی از تولید، زندگی پرشکوه و جلالی دارد و ۲) طبقه «پرولتر» یا کارگر صنعتی که نه صاحب زمین و نه صاحب ابزار تولید است و بنابراین باید برای امرار معاش کار کند و یا به قول مارکس «توان کاری خود را به صورت کالا به طبقه سرمایه‌دار بفروشد».

نیروهای تولید در نظام سرمایه‌داری با سرعت فراوان رشد می‌کنند، در حالی که روابط تولیدی از این رشد عقب می‌مانند. عامل اصلی این عقب‌ماندگی، تضادی است که بین روابط اجتماعی تولید و شیوه تولید مبتنی بر مالکیت خصوصی وجود دارد. نیروهای تولید و روابط تولیدی مجموعاً شیوه تولید را تشکیل می‌دهند. بنابراین، با توجه به ضابطه تضاد که حاصل مالکیت خصوصی است، از آنجا که جامعه سرمایه‌داری بر انگیزه سودجویی استوار است، و

آنکه عقلانیت و محاسبات اقتصادی در سایر تمدنها و فرهنگها نیز وجود داشته است، ولی اهمیت واقعی آن با سازماندهی ملی کار و بهره‌برداری از بازدهی نیروی انسانی (از طریق تقسیم کار) در سرمایه‌داری غرب آغاز شده است. در واقع، تمام ویژگیهای مشخص سرمایه‌داری غرب اهمیت خود را در نهایت از ارتباط با تقسیم کار و سازماندهی سرمایه‌داری کار به دست آورده است. آنچه در ارتباط با نظام سرمایه‌داری از نظر تاریخ فرهنگ جهانی مهم به نظر می‌رسد مسئله اصلی توسعه فعالیت سرمایه‌داری نیست بلکه اصالت سرمایه‌داری بورژوا از نظر سازمان منطقی و عقلایی آن است» (تفضلی، ۱۳۸۳: ۲۰۸).

ناگفته نماند که شکل کنونی نظام اقتصادی غرب بر اصل سرمایه‌داری آزاد استوار است و بر اصول علمی تکیه می‌کند، زیرا وابسته به خصوصیات ویژه علوم جدید است. وبر ظهور و رشد سرمایه‌داری نوین غرب را مدیون «اخلاق پروتستانی» می‌داند که عناصر اصلی آن را سودجویی و انضباط فکری و عقلایی کار تشکیل می‌دهند. به نظر وبر سرمایه‌داری نتیجه عقلایی شدن فرایند تمدن غربی است که در آن بنگاههای تولیدی هدف به دست آوردن حداکثر سود را از طریق سازمان عقلایی کار و تولید تعقیب می‌کنند.

نتیجه‌گیری و ارزیابی

کارل مارکس و ماکس وبر دو متفکر بزرگ آلمانی هستند که در یک فاصله زمانی نیم قرن نظریه‌پرداز پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی زمان خود بوده و هر دو به تحلیل چگونگی پیدایش، توسعه و سرنوشت نظام سرمایه‌داری صنعتی پرداخته‌اند. کارل مارکس بنیانگذار فلسفه مادی‌گرایی دیالکتیک و مادی‌گرایی تاریخی با طرح فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک و کاربرد آن در تکامل اجتماع تنها «ماده» را مورد اهمیت قرار

آزاد است، ولی دولت روی بهره‌برداری از مالکیت خصوصی حق نظارت قانونی دارد و می‌تواند در مواقع بحران و بیکاری از طریق اعمال سیاست‌های پولی و مالی لازم، در اقتصاد ملی دخالت و با بحران و بیکاری مبارزه کند. کینز معتقد بود که «... این سیاست‌ها می‌تواند مسائل نظام سرمایه‌داری را بدون تغییر در ساختار اجتماعی آن حل و فصل کند» (Paul Mattick, 1969: 22). از سوی دیگر، دولت می‌تواند با تعیین قوانین حداقل دستمزد سطح رفاه لازم برای زندگی کارگران را در نظر بگیرد. ضمناً در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته صنعتی جهان دستمزد واقعی کارگران در دوران بعد از جنگ جهانی دوم عملاً و به طور مداوم زیاد شده و سطح زندگی کارگران همراه با پیشرفت صنعتی و فناوری در این کشورها به طور چشمگیری افزایش یافته است. علاوه بر اینکه «بیکاری فناوری» در این کشورها به وجود نیامده، در قرن بیستم «فرار مغزها» از کشورهای جهان سوم هم به سوی کشورهای پیشرفته صنعتی یک حرکت دائمی بوده و در خدمت این کشورها قرار گرفته است.

در آغاز قرن بیستم هنگامی که مارکسیست‌های جهانی به تبعیت از جهان‌بینی مارکس، تمام تحولات و تصورات اجتماعی را زاینده «زیربنای» اقتصادی می‌پنداشتند و معنویات و اخلاقیات جوامع را در مجموع، ناشی از «مادیات» می‌دانستند، ماکس وبر اقتصاددان و جامعه‌شناس بزرگ آلمانی، علیه این تک‌سونگری تاریخی به مقابله برخاست و با انتشار کتاب اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری در سال ۱۹۰۴ میلادی و با توجه به نتیجه تفکرات و تحقیقات دینی خود بیان داشت که تنها معنویات ذهنی، یعنی پندار و کردار اخلاقی نهفته در آیین پروتستان یا «اخلاق پروتستانی» توانسته است شرایط اقتصادی و اجتماعی لازم را برای توسعه اقتصادی و صنعتی نظام سرمایه‌داری در غرب به وجود آورد. برخلاف تحلیل مارکس، وبر «روینای» مذهبی-ایدئولوژیک نظام پروتستانی را عاملی مستقل و «زیربنای» اقتصادی آن یعنی سرمایه‌داری را عاملی وابسته یا تابع تلقی می‌کند و دوام نظام سرمایه‌داری پروتستانی را برای

سرمایه‌داران مالک ابزار تولید هستند، آنها در وضعی قرار می‌گیرند که می‌توانند کارگران را استثمار کنند که این وضعیت تضاد مذکور را نشان می‌دهد: تولید توسط هزاران کارگری که در کارخانه‌ها به کار اشتغال دارند انجام می‌گیرد، حال آنکه «ارزش اضافی» محصول کار آنها به صورت سود به جیب سرمایه‌داران می‌رود. تضاد دیالکتیکی سرمایه‌داری با ایجاد بحرانهای اقتصادی و بیکاری که شامل بیکاری ناشی از توسعه ماشینیسیم یا «بیکاری فناوری» به دلیل استفاده از تکنیکهای سرمایه‌بر و کاراندوز، به مبارزه طبقاتی منجر می‌شود و سرانجام کارگران انقلاب می‌کنند و با فروپاشی سرمایه‌داری «سوسیالیسم» جایگزین آن می‌شود.

مارکس معتقد بود که انقلابات کارگری کشورهای سرمایه‌داری را در دوران بحران اقتصادی و بیکاری فرا می‌گیرد، حال آنکه به قول پیتر سینگر، «پیش‌بینیهای مارکس درباره سیر آتی تاریخ آشکارا نادرست از کار درآمد، اما در عین حال نقد او از سرمایه‌داری و مشخصاً توضیح او درباره اثرهای بیگانه کننده کار در دوران سرمایه‌داری هنوز ارزشمند است» (پیتر سینگر، مارکس، ۱۳۷۹: ۳۸ و ۱۵). و ضمناً این کشورها بعد از بحران دهه ۱۹۳۰ میلادی که در آمریکا شروع شد و به کشورهای اروپایی سرایت کرد با الهام از سیاست‌های اقتصادی کینز به طرف «اقتصاد مختلط یا مدیریت‌شده» کینزی گرایش پیدا کردند. از این‌رو، نظریات مارکس و پیش‌بینی «انقلاب سوسیالیستی» وی برای سرمایه‌داری غرب، عملاً با ظهور «انقلاب کینزی» و پیشنهادات کینز برای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی در سرمایه‌داری ناکام ماند.

با ظهور «انقلاب کینزی» می‌توان خاطر نشان کرد که جهان‌بینی سرمایه‌داری «آزاد» تغییر پیدا کرده و به جهان‌بینی سرمایه‌داری «مختلط» تبدیل شده و با توجه به جهان‌بینی اخیر، مبانی سرمایه‌داری در عمل تغییر یافته است. برای مثال، هر چند که مالکیت خصوصی محترم و

هدفم، ناشی از این واقعیت نبوده که آنها قدرتهای پروتستانی بوده‌اند، بلکه معلول جنبشهای اقتصادی وسیع، به ویژه اکتشافات و نتایج مترتب بر آنها بوده است.» این انتقاد را رابرتسون به تفصیل در مقاله خود بسط داد (ا.ج. ام. رابرتسون، ۱۹۵۹: ۸۶-۸۷). از نظر وبر این انتقاد به جا نیست و خارج از موضوع است. وبر می‌گوید که برای برخورد درست با او باید در همان زمینه که خودش کار کرده است با وی برخورد شود. این زمینه، در این مورد به خصوص، نه تاریخ عمومی- اقتصادی است، بلکه تاریخ تفکر مذهبی درباره موضوعات اجتماعی است. عده‌ای کار وبر را رد مستقیم دیدگاه مارکس دانستند و دیگران گفتند که وبر در حقیقت همکار خود، ورنر سومبارت، را که یهودیان را پدیدآورندگان سرمایه‌داری نوین می‌دانست، هدف نقد خود قرار داده است. سومبارت یک مورخ اقتصادی مشهور آلمانی است که کوشید تحقیق خود را برای اثبات آنکه یهودیان - و نه به ادعای وبر، کالونیستها - پایه‌گذاران سرمایه‌داری نوین هستند، گسترش دهد و به نتایج تازه‌ای دست یابد. مهمترین اثر سومبارت کتاب سرمایه‌داری مدرن است که دو سال قبل از کتاب وبر به چاپ رسیده بود. این کتاب تاریخ نظام سرمایه‌داری را از مرحله پیدایش تا زمانی که وی آن را «سرمایه‌داری بالغ» می‌نامد یعنی از سال ۱۷۶۰ تا سال ۱۹۱۴ میلادی مورد بررسی قرار می‌دهد. در این کتاب سومبارت معتقد است که «اخلاق یهود» محرک اصلی توسعه اقتصادی و صنعتی کشورهای سرمایه‌داری است. از لحاظ تاریخی، یهودیان نقش اساسی را در تشویق «روح سرمایه‌داری» از لحاظ تعقیب منافع مادی، تقویت رقابت اقتصادی و انتخاب با صرفه‌ترین روش تولید بازی کرده‌اند (ورنر سومبارت، ۱۹۵۱: ۲۱).

به طور خلاصه، کار مهم وبر در واقع تجدیدنظر و تعبیر نظریه «ماتریالیسم دیالکتیک» مارکس بوده و بر آن اساس، عملکردهای ذهنی و روانشناختی نظام اقتصادی به طور کلی و به ویژه نقش مذهب یا ایدئولوژی پروتستانسیم را در جهت‌دهی تغییرات اجتماعی و اقتصادی در سرمایه‌داری بررسی کرده است. شکی

دورانهایی بسیار طولانی پیش‌بینی می‌کند.

وبر، در تحلیل خود، کوشش می‌کند تا عوامل مؤثر در پیدایش و توسعه سرمایه‌داری را در اروپا از طریق مذهب و آن هم مذهب پروتستان توجیه کند. این مذهب شرایط اجتماعی- فرهنگی اروپا را برای رشد سرمایه‌داری آماده کرد، زیرا به نظر او پروتستانها گرایش بیشتری به فعالیتهای اجتماعی و حفظ و تقویت خود دارند تا کاتولیکها که پرهیزکاری و تقوای آنها فرد را به ترک دنیا و گوشه‌گیری از فعالیت اجتماعی سوق می‌دهد. بنابراین، زمینه رشد سرمایه‌داری در میان پروتستانها مساعد بود و سبب شد تا آنها به گردآوری ثروت و سرمایه‌گذاری مبادرت ورزند. البته بر خلاف تعاریف رایج، سرمایه‌داری صرفاً به معنای ثروت‌اندوزی و حرص بی‌پایان برای کسب سود نیست، بلکه برعکس، تلاشی است برای «رام کردن این غریزه غیرعقلایی و یا حداقل تعدیل آن». از این نظر سرمایه‌داری «مساوی است با جست و جوی منفعت از طریق فعالیتی مستمر، عقلایی، و سرمایه‌دارانه در پی منفعتی همواره تجدیدشونده و در پی سودآوری» (ماکس وبر، ۱۳۸۲: ۲۵)، از این رو، نظام سرمایه‌داری از نظامهای کسب ثروت از طریق غارت و چپاول متمایز می‌شود.

اندیشه‌ها و افکار وبر بعد از انتشار کتاب اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری موجی از موافقت و مخالفتها را برانگیخته است. ابتدا کسانی به دفاع از وبر برخاستند که توانستند نظریه او را در کشورهای دیگر معرفی و یا بر آن نقد و بررسی بنویسند. برای مثال، ریمون آرون جامعه‌شناس فرانسوی که به مراتب بیش از دیگران با افکار ماکس وبر آشنا بود و سعی کرد آن را در کشورش معرفی کند. از سوی دیگر، آنتونی گیدنز جامعه‌شناس معاصر انگلیسی، همان‌گونه که قبلاً نیز در این مقاله گفته شد، نقد و بررسی خود را در مقدمه چاپ انگلیسی کتاب وبر در سال ۱۹۷۶ میلادی نوشته است.

مخالفان نظریه وبر نیز بیکار نماندند و انتقادات خود را ابراز کردند. نخستین انتقاد از وبر این بود که «توسعه سرمایه‌داری در هلند و انگلستان در قرنهای شانزدهم و

- سینگر، پیتر، هگل (۱۳۷۹)، ترجمه دکتر عزت‌الله فولادوند، انتشارات طرح نو، تهران؛
- سینگر، پیتر، مارکس (۱۳۷۹)، ترجمه محمد اسکندری، انتشارات طرح نو، تهران؛
- شیخاوندی، داود (۱۳۸۳)، جامعه‌شناسی تجدد ماکس وبر، چاپ اول، نشر فطره، تهران؛
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۴)، جامعه‌شناسی، ترجمه دکتر منوچهر صبوری، چاپ دوم، انتشارات نی، تهران؛
- وبر، ماکس (۱۳۸۲)، اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، ترجمه دکتر عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران؛
- یاقی، دیوید (۱۳۵۷)، نظریه علمی بحران در سرمایه‌داری، ترجمه م. سوداگر، مؤسسه تحقیقات اقتصادی و اجتماعی یازند، تهران؛
- Freedman, Robert (ed.) (1961), *Marx on Economics*, Harcourt, Brace and World, Inc., New York;**
- Gill, Richard T. (1974), *Economics: A Text with Included Readings*, PHI, London;**
- Hook. Sidney, (1955), *Marx and Marxists*, D. von Nostrand, New York;**
- Keynes, John M. (1964), *The General Theory of Employment, Interest and Money*, Harcourt, Brace & World, Inc., New York;**
- Marx, Karl, (1906-1909), *Capital*, trans. Samuel Moore, Edward Aveling and Ernest Uterman, 4 Vols., Kerr, Chicago;**
- Mattick, Paul (1969), *Marx and Keynes, The Limits of the Mixed Economy*, Extending Horizons Books, Boston;**
- Pollard, Spencer, (1966) *How Capitalism Can Succeed*, Stackpole Company, Harrisburg, Pennsylvania;**
- Robertson. H. M. (1959), *A Criticism of Max Weber and His School, in Protestantism and Capitalism*, ed. R.W. Green, D. C. Heath and Co., Boston;**
- Sombart, Werner (1951), *The Jews and Modern Capitalism*, The Free Press, New York;**
- Weber, Max, (1976), *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*, trans. Talcott Parsons, Introduction by Anthony Giddens, Charles Scribner's Sons, New York. ■**

نیست که این پیوند صحیح است، ولی به نظر ریچارد ا.ج. تونی متفکر میانه‌رو انگلیسی، واضح است که این پیوند دوجانبه بوده است: «مذهب چنان تأثیری بر بینش فرد در مورد جامعه گذاشته است، که امروز درک آن دشوار است. به همان ترتیب، تحولات اقتصادی و اجتماعی، نیز، تأثیر شدیدی بر مذهب گذاشته‌اند» (ریچارد ا.ج. تونی، ۱۳۷۷: ۱۰). از سوی دیگر، بعضی اقتصاددانان از جمله اسپنسر پولارد معتقد هستند که نظریه وبر را باید مورد تجدیدنظر قرار داد و آن را اصلاح کرد. بر اساس اظهارنظر پولارد، برخی مذاهب مانند پروتستانیسیم در کشورهای اروپایی و آمریکایی و شیتوتیسیم در ژاپن دارای «اخلاق ترقی روزافزون» یا «اخلاق رونق اقتصادی» بوده‌اند، در حالی که برخی دیگر این خصیصه را نداشته‌اند، ولی این وضعیت به این مفهوم نیست که مذاهبی که فاقد چنین خصیصه‌ای هستند نمی‌توانند در آینده اخلاقیات مناسب را برای پیشرفت اقتصادی ترویج کنند (اسپنسر پولارد ۱۹۶۶: ۱۲۵-۱۲۸).

منابع

- پانچ، لئو ولیز، کالین (۱۳۷۹)، مانیفست بعد از ۱۵۰ سال، ترجمه حسن مرتضوی، انتشارات آگاه، تهران؛
- تفضلی، فریدون (۱۳۸۳)، تاریخ عقاید اقتصادی: از افلاطون تا دوره معاصر، ویراست دوم، چاپ چهارم، نشر نی، تهران؛
- _____ (۱۳۸۱)، «از یونان و روم باستان تا انقلاب صنعتی: تکامل آهسته اندیشه‌ها و شیوه تفکر اقتصادی»، مجله تحقیقات اقتصادی، دانشکده اقتصاد، دانشگاه تهران، شماره ۶۱؛
- تونی، ریچارد، ا.ج. (۱۳۷۷)، دین و ظهور سرمایه‌داری، ترجمه احمد خزاعی، چاپ اول، نشر مرکز، تهران؛
- دادگر، پدافه (۱۳۸۳)، تاریخ تحولات اندیشه اقتصادی (آزمونی مجدد)، چاپ اول، انتشارات دانشگاه مفید، قم؛
- زید، شارل و ریست، شارل (۱۳۷۰)، تاریخ عقاید اقتصادی: از مکتب تاریخی تا مکتب جان میارد کینز، ترجمه دکتر کریم سنجایی، جلد دوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران؛